

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب به حسب نقل امروز مصادف هست با سالروز ولادت باسعادت عقیده‌ی بنی هاشم زینب کبری سلام‌الله علیها. این بانوی مکرمه که باید گفت صدّیقه‌ی ثانیه.

احوال آن بزرگوار واقعاً موجب حیرت انسان می‌شود که چقدر این معرفت و شناخت در آن بزرگوار بالاست که این جمله از وجود مبارک ایشان نقل شده است که در روز عاشورا، یعنی بعداً قضاوتی که راجع به روز عاشورا دارند که «ما رأیْتُ إلا جمیلاً» همه‌ی آن مصائب، همه‌ی آن مشکلات را، زیبا می‌بیند. این رؤیت جز با معرفت بسیار بسیار بالا نسبت به خدای متعال میسر نیست برای کسی. و اگر اسلام محمدی الحدوث صلی الله علیه و آله و سلم و حسینی البقاء هست، باید گفت که عاشورا هم حسینی الحدوث و زینبی البقاء هست. اگر نبود آن روشن‌گری‌های ایشان و آن فداکاری‌های ایشان در کنار امام سجاد سلام‌الله علیه این واقعه به مهجوریت و کم‌کم از خاطره‌ها برطرف شدن و این‌ها می‌انجامید.

این بزرگوار توانست اذهانی را که بنو امیه تخدیر کرده بودند و بسیاری از اذهان را به اشتباه انداخته بودند آن بزرگوار با مشی خودش، با بیانات خودش، با سلوک خودش، توانست همه‌ی این‌ها را برگرداند، بسیاری از این‌ها را برگرداند. بنابراین آن بزرگوار حق عظیمی به اسلام و به مسلمین و به شیعیان و بخصوص به موالیان اهل بیت علم السلام دارد. و یک الگوی بسیار سازنده‌ای است برای همه‌ی افراد؛ چه خانم‌ها و چه مردها، که این جور در دفاع از حق، دفاع از اسلام این جور مجاهده کند، در راه خدا استقامت به خرج بدهد و با این‌که ایشان خودش فرزندی را در صحنه‌ی عاشورا تقدیم خدای متعال کرده است اما شما می‌بینید که حرفی از آن‌ها از آن بزرگوار من که ندیدم نقل شده باشد. و هر چه هست سید الشهداء علیه السلام است. و یک نظر واحد داشتن به شهدای کربلا.

خب این به ما می‌آموزد که ما هم باید در راه اسلام، در راه حق، در راه معنویت، در راه امام زمان‌مان ارواحنا فداه و صلوات‌الله و سلامه علیه، یاد بگیریم که با اخلاص و بدون هیچ مسامحه و سهل‌انگاری در این راه از هرگونه خدمتی که از دست‌مان می‌آید فروگذار نکنیم. این راجع به وظایفی که انسان نسبت به امامش دارد. نسبت به خدای متعال دارد، نسبت به دین دارد. آن وقت از آن‌طرف نسبت به شخص خودش، بعضی افراد در مسائل اجتماعی و این‌ها که وارد می‌شوند دیگر شخص خودشان را کأنّ فراموش می‌کنند. این

خودش یک جهت منفی است که گاهی باعث می‌شود که انسان دیگر اگر عبادتی داشته، ذکری داشته، مناجاتی داشته، خلوتی با خدای متعال داشته، این دیگر کم‌کم گاهی کم‌رنگ می‌شود وقتی که دنبال مسائل اجتماعی و سیاسی و امثال این‌ها می‌رود. ولی این بزرگوار می‌بیند که حتی در شب یازدهم که آن مصائبی که اصلاً قابل تصور نیست برای انسان، بر ایشان وارد می‌شود ایشان نماز شبش را بحسب آنچه که در احوالات آن بزرگوار آمده ترک نمی‌کند. بلکه ناتوانی جسمی به حدی می‌شود که دیگر نمی‌تواند بایستد. اما می‌بیند که آن وظایف شخصی و آن ارتباطات شخصی که بین خودش و خدای متعال هست حتی در این جور شدائد هم دست برنمی‌دارد. و دنبال آن مسائل هم هست. این را هم باید ما فراگیریم از آن بزرگوار که در کنار وظایف اجتماعی و سیاسی و امثال ذلک که خب اسلام به عهده‌ی ما گذاشته، و آن‌ها را هم باید با اخلاص و درستی انجام بدهیم اما این مسائلی را که مربوط به شخص انسان می‌شود آن‌ها را هم فراموش نکنیم، که این‌ها هم موجب می‌شود که انسان در آن مقامات درست عمل نکند. وقتی کسی در او ترس از خدای متعال یا محبت خدای متعال به واسطه‌ی این امور تقویت شد آن‌جاها هم با اخلاص و درستی عمل خواهد کرد. و مرحوم امام رضوان‌الله علیه باید گفت که در بعض از این خصوصیات حداقل اقتداء شایسته‌ای کردند به حضرت زینب سلام‌الله علیه. خب ایشان هم در راه وظیفه‌ای که تشخیص داده بود شجاعانه و و مجاهدانه و بااخلاص وارد میدان شد، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای. از آن طرف توی همه‌ی کوران‌ها آن کارهای اصلی خودش را هم، حالا اصلی که می‌گوئیم شاید اشتباه باشد. اصلی و فرعی ندارد، کارهای شخصی، آن‌ها را هم فراموش نمی‌کرد ایشان. توی احوالات ایشان بعضی از تلامذه‌ی ایشان نقل کردند که ایشان توی آن سخنرانی پرهیجانی پرحماسه را انجام دادند برگشتند منزل، می‌گوید من بعدش رفتم همان منزل، بعد از آن سخنرانی، دیدم ایشان نشسته مشغول نوشتن همان فقه هست و فرمودند ما کار خودمان را که نباید ترک بکنیم. بنابراین این‌ها را با هم جمع کردن، این همان رویه‌ای است که این اولیاء الهی دارند که مثل امام هم اقتداء به آن‌ها فرمودند و ما هم همه باید این را فرا بگیریم و ان شاءالله همین‌طور باشد.

خدای متعال همه‌ی ما را جزو شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و اولیائش قرار دهد و مشمول عنایات و شفاعت آن بی بی دو عالم ان شاءالله در نزد جدّ بزرگوارشان، پدر بزرگوارشان و مادر بزرگوارشان و برادران بزرگوارشان ان شاءالله قرار بدهد.

خب بحث ما در ادله‌ای بود که اقامه شده و بیاناتی بود که اقامه شده برای صحت همه‌ی اطراف‌ی که شخص دفعهً واحدهً آن‌ها را فروخته است بعد از اکراه مکروه به این که یکی از این‌ها را بفروش. اما او بر خلاف آن چیزی که او گفته یکی از این‌ها را بفروش، آمده همه را دفعهً واحدهً فروخت. که وجوهی در مقام بود، شیخ اعظم و عده‌ای از بزرگان گفتند همه‌ی این بیع‌ها صحیح است.

وجه دیگری که اقامه شده برای صحت این بیع، فرمایش محقق ایروانی قدس سره هست که حاصل فرمایش ایشان این است که حتماً و مسلماً یکی از این بیع‌ها عن طیب نفس این آقا واقع شده است. چون مکروه یک بیع را که بیش‌تر نخواست بود و این چیزی که این انجام داده دو تا بیع است. ولو دفعهً ولی دو بیع را انجام داده. پس یکی از این بیع‌ها چون مورد اکراه او نبوده، حتماً بلااکراه و بطیب نفس او واقع شده. همین که یکی بلااکراه و طیب نفس واقع شد این یستلزم که دیگری هم به همین جهت واقع شده. چرا؟ چون با وقوع این یکی، آن مکروه به مقصد و مرام خودش رسیده و قهراً اکراه منتفی است. او می‌خواست یک بیعی در خارج محقق بشود. و به اضافه‌ای که مرحوم محقق زنجانی،

آمیرزا باقر زنجانی رحمه الله در این مکاسب‌شان که اخیراً چاپ شده دارند که همین فرمایش ابروانی است منتها ایشان شیّد و اوضحه به بیانات یک عناصر اضافی هم اضافه کردند بر آن. می‌فرماید که آن مکّرّه مثل واجب توصلی هست خواسته‌اش، نه واجب تعبّدی. یعنی مکّرّه نخواستّه بگوید به قصد این‌که من اکراه کردم تو را انجام بده، او نه، او یک کاری می‌خواهد در خارج محقق بشود، نه به قصد این‌که چون من گفتم، که بشود مثل واجب تعبّدی که قصد قربت می‌خواهد، قصد امتثال می‌خواهد. پس همین که ذات یک بیعی در خارج محقق بشود، ولو بطیب نفس خودش و نه به عنوان اطاعت او، همین که یک بیعی در خارج انجام می‌شود از این دو تا، این کفی در این که دیگر اکراهی در کار نباشد چون به هدف‌شان رسیدند.

پس بنابراین حتماً این‌جا یک بیعی محقق شده است عن طیب نفس المکّرّه و بلا اکراه، این محقق است. به نفس تحقق این موضوع اکراه منتفی می‌شود. تا موضوع اکراه منتفی شد پس دیگری هم با طیب نفس انجام شده و خود این بایعی که مکّرّه بوده خودش متوجه این جهت است. خودش می‌فهمد دیگر. که او همین می‌خواست که یک بیعی در خارج انجام بشود. خب ما یک بیع را که انجام دادیم دیگر اکراهی در کار نیست.

بنابراین بیان محقق ابروانی که تبعه محقق زنجانی قدس سرهما این است که این‌جا قطعاً یک بیع بلا اکراه همراه با طیب نفس محقق شده است و تحقق این مستلزم این است که دیگری هم به همین شکل محقق شده باشد. بنابراین هر دو بیع، هر دو بیعی هستند که عن لا اکراه و عن طیب نفس محقق شده‌اند. وقتی عن لا اکراه و عن طیب نفس محقق شد، پس هر دو مشمول ادله‌ی صحت هستند «أحل الله البيع» هر دو را می‌گیرد و درست است.

می‌فرمایند که ایشان فرموده، معلّقاً علی عبارت مکاسب شیخ که فرمود «أَحْتُمِلُ صَحَّةَ الجميع» البته بعد فرمود همین احتمال هم اقوی است. فرموده «هذا هو المتعین بحیث لا یُحْتَمَلُ غیره» وجوه دیگر اصلاً احتمال داده نمی‌شود. «فإنَّ أحدَ البیعین خارجُ عن الاکراه فلا محالة هو عن طیب النفس و لازمه» یکی از آن‌ها پس این‌جوری شد. «و لازمه أن یکون الآخر أيضاً عن طیب النفس» باید آن دیگری هم بگوید من طیب نفس دارم. «فذلک لأنّ هذا الواحد الذی عن طیب النفس قائم بمقصد المکّرّه» این یک دانه، همین قائم به مقصد مکّرّه است «و مع ذلک فضّمّه للبیع الآخر (این) بلا مقتضی یقتضی است، اکراهی ندارد، چون با همان یک‌دانه دیگر اکراه آن پایان یافت. «فُیَعْلَمُ أنَّ ذلک إیضاً عن طیب النفس» معلوم می‌شود آن هم از طیب نفس است و شما نگویند که خب شما چرا یکی را مقدم می‌دارید؟ می‌گویید یکی از آن‌ها عن طیب نفس است بعد بواسطه‌ی این می‌گویید آن هم پس از طیب نفس است، مگر یکی مقدم بر دیگری هست؟ تا بگویید این عن طیب نفس شده این که از طیب نفس شد باعث می‌شود که اکراه منتفی بشود پس آن هم عن طیب نفس واقع می‌شود. این‌ها که تقدیم و تأخیر ندارد. خب ما تعکس و ننقلب الکلام، می‌گوییم که یکی که حتماً عن اکراه واقع شده. این‌جوری فرض می‌کنیم می‌گوییم عن اکراه واقع شده حالا چون این عن اکراه واقع شده و دیگر آن مرامش تمام شده پس دیگری حتماً عن طیب نفس است. این‌جوری چرا نگوئیم؟

جواب این است که این بایع همین که می‌خواهد دو تا را با هم بفروشد، همان وقت بایعی که غافل نیست و توجه دارد همان‌وقت می‌داند وقتی که من دو تا را بفروشم، این که یکی را هم آن نگفته و من دارم آن را هم الان می‌فروشم، می‌داند که آن نگفته آن دو تا را که،

یکی را گفته. همان موقع در محاسبه‌ی عقلی‌اش فوراً این به نحو خودکار ترسیم می‌شود که پس من نسبت به هیچ‌کدام دیگر چیزی ندارم، اکراهی ندارم، چون همین که یکی را دارم فرض من این هست که می‌خواهم آن را ایجاد بکنم که با آن هم ایجاد می‌شود با ایجاد شدن او دیگر زمینه‌ای برای اکراه نیست. چون او به مرامش رسیده. پس حالا وقتی که دارد تصمیم می‌گیرد که هر دو را بفروشد، می‌داند که چنین واقعیتی در تحقق پیدا می‌شود. بنابراین نسبت به هیچ‌کدام این‌جور نیست که طیب نفس نداشته باشد. بله می‌داند هم با این دو تا بیعی که دارد انجام می‌دهد، البته به این هم توجه دارد که دفع شرّ او هم می‌شود. و این‌که این اضافه را هم در کلام محقق زنجانی ظاهراً هست که و این‌که اگر او اکراه اصلاً نکرده بود، این اصلاً دنبال تحقق بیع این هم نمی‌رفت دیگر، اصلاً نمی‌فروخت، اصلاً هیچی. درست است اگر آن اکراه اصلاً نبود این سراغ بیع اصلاً نمی‌رفت، اما حالا آن سبب می‌شود که الان که هر دو را می‌خواهد بفروشد، و توجه هم دارد، الان این دو بیع دیگر عن اکراه از او سر نمی‌زنند. وقتی عن اکراه از او سر نمی‌زند پس هر دو صحیح است دیگر، «أحل الله البيع» هر دو را می‌گیرد.

س: آن سببیت هم متعلّق درست نمی‌کند؟

ج: نه آن سببیت باعث نمی‌شود که این‌ها اکراهی باشد. چون یک‌جوری دارد عمل می‌کند که مصداق نمی‌شود.

این بهترین بیانی است که شاید برای صحّت البیعین گفته شده توی بیاناتی که بزرگان فرمودند. این بهترین بیان است. حالا این آیا اشکال به آن وارد هست یا اشکال به آن وارد نیست ما بیاناتی که برای وجوه آخر می‌گوییم، چون آن‌ها می‌خواهند در حقیقت یک‌کاری بکنند که یا بگویند یکی درست است یا بگویند هر دو باطل است یا چه هست، آن‌ها در حقیقت حرف‌هایی است که درست باشد اشکال به این می‌شود دیگر. ولی حالا برای این‌که کلام خیلی تطویل پیدا نکند، می‌گذاریم آن‌ها را که بحث می‌کنیم باید علی‌دُکر آن باشد که به این اشکال می‌شود یا این جواب آن‌ها را می‌تواند بدهد؟ این جواب آن‌ها را می‌دهد؟ یا آن‌ها جواب ایشان را دارند می‌دهند؟ باید آن‌جا محاسبه بکنیم. ولی این بهترین بیان است توی بیاناتی که برای صحّت البیعین تا حالا گفته شده است.

س: ... آن التفات و توجه بایع هست؟ یعنی بایع وقتی می‌خواهد اقدام بکند بر فروش هر دو ...

ج: هر دو می‌داند که چه می‌شود؟

س: می‌داند که اکراه خواه نا خواه برداشته می‌شود به احدی که قطعاً می‌داند که آن با طیب نفس است و چون احدش می‌داند اقدام ... اکراه برداشته می‌شود پس دومی هم می‌شود بدون اکراه

ج: بله.

س: حالا این توجهش انصافاً توجه ...

ج: عرض کردم غافل نباشد دیگر.

س: نه، خب شما می‌خواهید فتوا بدهید آخر، شما می‌خواهید فتوا بدهید برای همه، برای

طبیعت فتوا بدهید

ج: نه شما با قید فتوا بده. بگویند که اگر حواست بوده درست است.

س: اگر حواست بوده را که نمی‌گویند ایشان. شما دارید ذات مسئله را ...

ج: نه آخر می‌گویند واضح است. یعنی اینقدر این واضح است.

س: واقعاً این قدر واضح است؟

ج: بله واضح است برای این که ...

س: ...

ج: یعنی بله، مگر این که خیلی خُل باشد. چون واضح است دیگر.

س: نه چرا خل باشد؟ آقا طرف توی وحشت و دهشت به قول شما افتاده، خیلی هم پیش می‌آید.

ج: نه

س: ... آقا اتفاقاً آدمی که خُل هست این کار را می‌کند. ببخشید اتفاقاً موضع ... موضع آدم خل است. که دو را می‌فروشد، و الا اگر عاقل بود و توجه داشت یکی را می‌فروخت، اتفاقاً این جا فتوا مورد کسی است که خل است دهشت گرفته او، یکی را گفته، آن دو تا را می‌فروشد. ... این آدم اتفاقاً غافل دهشت زده است.

س: طیب نفس داشته باشد که دیگر خودش می‌فروشد.

س: به نفع آن آدم غیر غافل است. نه آدم غافل. و الا اگر غافل نبود که دو تا را نمی‌فروخت؟

ج: چرا.

س: بابا من ... طیب نفس ندارم. الان که می‌گویند یک چیزی را بفروش، تازه دو تا را می‌فروشم، انصافاً طبیعت مسئله با آدم خل سازگاری دارد یا آدم عاقل؟

ج: نه می‌گویند حالا که ...

س: نشد شما می‌خواهید یک فتوایی بدهید برای همه‌ی حالات، عیبی ندارد طرفی که متنبّه است و فلان. بعد می‌گوییم ...

ج: نه ولی این مثل قیاساتها معها است. یعنی برای این که می‌گویند ...

س: ...

ج: بله، قیاساتها معها می‌گویند مگر این که دیگر خیلی غافل باشد. و الا این قیاساتها معها است. می‌گویند آن که گفته بفروش، خب من که همین که آمدم تا یکی از این‌ها فروش می‌رود خب مقصد او هم انجام شده دیگر، دیگر چه اکراهی دارد؟ نسبت به دیگری من

چه اکراهی دارم؟

س: آقا این چه قیاساتها معهایی است که آقای ایروانی توی این همه علماء گفته؟ ... یک نفر گفته، این قیاساتها معها است؟

ج: بله.

س: ما این همه خودمان سر درس گفتیم که خیلی التفات نداشتیم نمی‌گفتیم. آقایان و بزرگان می‌گویند آقای ایروانی گفته، بعد قیاساتها معها می‌شود بعد حالا مقلد بدبخت هم فقط در فرض خل بودنش باید این‌طور بیع بکند.

ج: ببینید مثل معانی حرفیه می‌ماند. در مورد معانی حرفیه هفت هشت تا مذهب وجود دارد. و حال این‌که بچه هم می‌گوید «سرث من البصره الی الکوفه»، از این‌جا رفتم تا آن‌جا. همه توی آن ماندند که از این‌جا رفتم چه؟ این تحلیل من چه می‌شود؟ حالا فحول علماء هم این بچه دارد می‌گوید آن هم می‌گوید یعنی پیش این‌ها واضح است، اما وقتی می‌خواهند همین امری که دریافت می‌کنند آن را و می‌خواهند به بیان بیاورند، توی آن می‌مانند که چه بگویند. یکی می‌گوید اصلاً حروف معنا ندارد. یکی می‌گوید نه حروف معنا دارد، ولی معنای آن با اسمی فرقی نمی‌کند، مثل آقای آخوند. یکی می‌گوید نه معنای آن وجود دارد رابط است. یکی می‌گوید نمی‌دانم خصوصیت در متعلق است. چیزهایی که در بحث آن‌جا گفته شده. این‌جا توی مقام تحلیل گیر می‌کنند ولی حرف بر سر این است که توی نفس روشن است بابا آن می‌داند که وقتی یکی از این بیع‌ها محقق می‌شود دیگر آن حرفی ندارد دیگر. پس چون از قبل می‌داند این را و حین البیع این را توجه به آن دارد پس بنابراین...

س: آخر شما مستفاد فتوای شما مقیداً هست یا مطلقاً هست؟

ج: قهراً مقیداً هست به یک قیودی. یکی این که به شرط لا نباشد. اگر به شرط لا باشد این حرف‌ها نمی‌آید، فلذا محقق ایروانی هم که خودش آن‌جا توجه داشت این‌جا باید این قید را بزند، این مطلقاً صحیح است... مگر بگویم محل بحث آن‌جاست. همان‌طور که امام... محل بحث آن‌جایی است که به شرط لا نباشد. و الا اگر به شرط لا باشد خبر از اول می‌دانیم که این‌جور که من دارم می‌فروشم او به مقصدش نرسیده. دو این‌که باید یک غفلت بالمره‌ای نداشته باشد. غفلت نداشته باشد.

س: غیر از غفلت، باید توجه این‌طوری هم داشته باشد.

ج: نه یعنی همین که غافل نباشد توجه دارد دیگر در این‌جا. اگر غافل نباشد توجه دارد دیگر. این واضح است که کار او انجام شده.

س: می‌گوید آقا این طرفش اکراه است این طرفش طیبی هست من این را از روی اکراه و دستور می‌فروشم، آن را بخاطر خودم می‌فروشم، پول آن را می‌گیرم، پول آن هم ...

ج: یعنی از او سؤال می‌کنیم، می‌گوییم خبر یکی را که بخاطر طیب نفست فروختی زمانش متأخر بود؟

س: بابا این‌ها را من و شمایی که سر درس ...

ج: می‌گوییم زمانش که متأخر نبود که. مع است خب همین که مع بود با همان یکی دیگر، آن دیگر تکراری نداشتی نسبت به آن دیگری، چه‌جور آن دیگری عن اکراه واقع شد؟ این هم که مع هست. خب توجه پیدا می‌کند دیگر این. این هم یک بیان.

بیان دیگر در مقام بیان محقق نائینی قدس سره هست. ایشان فرموده است که بیع مجموع که از این آقا دارد سر می‌زند، مقدمه‌ی اولای کلام ایشان این است. بیع مجموع که دارد از این بایع سر می‌زند این بیع مجموع مکروه علیه نیست، چون او مجموع را نگفته. وقتی که این بیع مجموع مکروه علیه نبود پس داعی بر این بیع هم اکراه او نیست. مثل این‌که اگر آن گفت که ماشینت را بفروش، و این رفت منزلش را فروخت، او گفته ماشین بفروش، این هم می‌داند، نه این‌که اشتباه کرده، خیال کرده که گفته منزلت را بفروش، نه، می‌داند گفته ماشینت را بفروش. و این رفت خانه را فروخت. در این‌جا فروش این خانه مکروه علیه است؟ نه. داعی بر فروش این خانه اکراه است؟ نه وقتی داعی اکراه می‌شود که همان مکروه علیه باشد، ولی مکروه علیه یک چیز آخری باشد این معنا ندارد که این، این‌جا هم همین‌جور است او یکی از این دو متاع را گفته بود که بفروشد، پس فروختن مجموع مکروه علیه نیست. وقتی فروختن مجموع مکروه علیه نبود، پس انگیزه و داعی این بر فروش این مجموع نمی‌تواند اکراه باشد. وقتی داعی و انگیزه‌اش اکراه نبود، پس بنابراین معامله صحیح است و حدیث رفع نمی‌گیرد آن را. این معامله‌ی مجموع از روی اکراه انجام نشده.

فرموده است که «لأنَّ بيع المجموع لم يكن متعلّق الاكراه و ليس متعلّق ارادة المکره بالكسر، فلا يكون الداعی فی ارادة المکره لبيع المجموع هو ارادة المکره مقتراً ببعیده فلا یصدق علی فعله هذا عنوان الاكراه كما لا یخفی» بعد خودشان یک مناقشه‌ای را طرح می‌کنند راجه به این مطلب.

می‌گویند که درست است این مجموع مکروه علیه مکروه نبوده، نگفته هر دو را بفروش، این درست است اما او که گفته بود که یکی از این دو تا را بفروش، این مجموع مشتمل بر یکی از این دو تا که هست، این را که نمی‌شود انکار کرد، اگر مشتمل به یکی از این دو تا نیست پس چرا آن درست برمی‌دارد؟ همین که او دست برمی‌دارد می‌گوید ما به مقصد خودمان رسیدیم این پس معلوم می‌شود این مجموع مشتمل بر احدهما هست که او اکراه کرده بود بر آن. و این مشتمل بر آن هست. و وقتی مشتمل بر آن بود پس بنابراین صدور آن یکی قهراً به داعی اکراه بوده. نمی‌شود این همان باشد و به داعی اکراه نباشد که، یعنی فرض کنید این مجموعه مشتمل بر مکروه علیه هست ولی داعی بر انجام آن اکراه نباشد. خب اگر داعی بر انجام آن اکراه نیست چطور این می‌شود مشتمل بر مکروه علیه؟

بنابراین مکروه علیه‌ای در این‌جا وجود دارد وقتی وجود داشت شما نمی‌توانید بگویید هر دو صحیح است. پس یکی مکروه علیه است دیگر. و این شئت قس هذا بر جایی که شخص بیع می‌کند ما یملک و ما لا یملک را، یا ما یملک و ما لا یملک را، مثل خلّ و خمر، خلّ آن ما یملک است خمرش ما لا یملک است. یا متاع خودش با متاع دیگری را، که لا یملک است، فرش خودش با فرش دیگری را با هم می‌فروشد. این‌جا مجموع را می‌فروشد، آیا این مجموع را که می‌فروشد بیع آن نسبت به ما یملک است صحیح است یا صحیح نیست در هر دو مثال؟ می‌گوییم صحیح است. چرا صحیح است؟ با این‌که مجموع را فروخته؟ علتش این است که این مجموع مشتمل است بر اراده‌ی آن چیزی که بیع آن صحیح است. و گفته

می‌شود خب نسبت به آن چه کمبودی وجود دارد؟ این که اراده کرده این او را، همان را که بیع آن صحیح است. ولو مجموعی گفته، گفته بعثکما، بعثهما، گفته بعثهما، مجموع گفته، اما نسبت به یکی از آنها که هم اراده دارد و هم درست است. پس این کأنّ منحل می‌شود نسبت آن درست است، نسبت به آن یکی باطل است. خب این‌جا هم همین‌جور است.

می‌فرماید: «و یكون کبیع ما یملک مع ما لا یملک کمال نفسیه مع مال غیره أو کبیع ما یملک مع ما لا یملک کبیع الخلل و الخمر حیث حکموا بصحّة البیع فی ما یملک و ما لا یملک» باید این و ما لا یملک غطل باشد، دون ما لا یملک، «حکموا یصحّ البیع فی ما یملک دون ما لا یملک» یا دون ما لا یملک. «مع أنّ ارادة البیع لم تتعلّق الا الى المجموع و لیس وجه الصحّة الا اراده بیع ما یصحّ بیعه فی ضمن ارادة بیع المجموع» ایشان جوابی که این‌جا می‌دهند می‌گویند این قیاس این‌جا به آن‌جا به ما ما یملک و ما لا یملک باطل است و حاصل جواب حلّی‌ای که می‌دهند این است که می‌فرمایند در جایی که مجموع را می‌فروشد، این‌جا این‌جور نیست که سه تا اراده باشد؛ یک اراده‌ی نسبت به مجموع، یک اراده نسبت به این، یک اراده نسبت به آن. بلکه این‌جا یک اراده هست که آن اراده‌ی مجموع است، وقتی با هم می‌فروشد، یک اراده دارد و ما هم گفتیم این اراده‌ی واحده اراده‌ی مجموع ناشی نشده از اکراه مکره، چون بیع مجموع مکره علیه نیست. و همین اراده‌ای که خورده است به مجموع این در حقیقت متضمّن بیع این و بیع آن هم هست. به همان اراده دارد این و آن را می‌فروشد. نه به اراده‌ی جدا. شبیه آن چیزی که شما در اجزاء یک عمل واحد و واجب واحد می‌گویید با یک وجوب، این وجوب کأنّ همین یک وجوب پخش می‌شود روی اجزاء. نه این‌که هر جزئی یک وجوب جدا دارد، تکبیرة الاحرام یک وجوب داشته باشد قرائت یک وجوب داشته باشد رکوع یک وجوب داشته باشد سجده یک وجوب، نه وجوب الصلاة این‌جوری منتشر می‌شود. و بال خودش را پهن می‌کند روی همه‌ی این‌ها.

س: ...

ج: چه ارشادی است؟

س: لذا می‌گوید اجزاء و این‌های آن ارشادی است؟ وجوب جداگانه ندارد دیگر؟

ج: وجوب نه اگر یک امری بیاید آن‌ها ارشاد است که این‌ها همان‌هایی است که آن وجوب روی آن پر کشیده است.

س: تبیین همان جزئیت سجده است تبیین جزئیت رکوع است.

ج: بله آن‌ها ارشاد به این‌جاست. و آن وجوب این‌جوری ...

این‌جا هم اراده کرده بیع این دو تا را. هر کدام به همان اراده دارد فروش می‌رود. نه این‌که این یک اراده‌ی جدا دارد آن یک اراده‌ی جدا دارد.

حالا اگر فرض کنید حالا تکمیلأ عرض می‌کنم، حالا کسی هم اگر بگوید این‌جوری نیست این اراده ترشح می‌کند از آن اراده‌ی بیع مجموع. یعنی اراده کرده بیع مجموع را که گفتیم بیع مجموع مکره علیه نیست. و اراده‌ی مجموع هم ناشی نشده از اکراه آن مجموع. اگر به این کسی که اراده می‌کند فروش مجموع را، از این اراده ترشح می‌کند چون می‌بیند

مجموع بدون فروختن این مجموعی درست نمی‌شود پس بنابراین یک اراده‌ای از او زائیده می‌شود نسبت به بیع این، یک اراده‌ای از او زائیده می‌شود نسبت به بیع آن. وقتی منشأ این دو اراده اراده‌ی فعل غیر مکره علیه بود قهراً آن‌ها هم فعل غیر مکره علیه می‌شود دیگر. یعنی اگر بگوییم خود نفس آن اراده منتشر شده روی این دو تا که خب روشن است. گفتیم آن اراده‌ی مجموع مکره علیه نیست و از اکراه مکره بر نمی‌خواهد. اگر بگوییم آن اراده‌ی مجموع هم از آن تولید می‌شود اراده‌ی به فروش این و اراده‌ی به فروش آن، باز چون این اراده‌ها مستقاً و منبع آن یک اراده‌ای است که آن اراده نخورده به فعلی که آن مکره علیه است. پس این‌ها هم همین‌جور است. چون منشأ آن، آن هست. مادرش آن هست، خاستگاهش آن هست. پس بنابراین ما در این‌جا به قول ایشان اکراهی در بین نداریم. نه بیع این اکراهی هست و نه بیع آن اکراهی است. چون اکراهی در بین نداریم پس بنابراین معامله صحیح است. و این‌جا هر دو مشمول «احل الله البیع» هستند و درست است.

بعد خب حالا چرا قیاس این‌جا با آن مثال درست نیست؟ خب آن‌جا هم همان را بگویید. آن‌جا اراده‌ی مجموع کرده بود. آن‌جا هم این‌جوری می‌گوییم. می‌گوییم اراده‌ی مجموع مگر نکرده بود؟ بیع مجموع هم که باطل است. همان اراده‌ی مجموع پخش شده روی این دو تا، پس چرا می‌گویید آن بیع ما یملکش صحیح است. همان پخش شده.

جوابی که می‌دهند این‌جا یک خرده روشن نیست که چه‌جوری می‌خواهند تغلظ کنند؟ «و أمّا باب ما یملک و ما لا یملک فما یصحّ بیعه فیه مرادُ بإرادةٍ ضمنية و هی المصححة لبیعه» خب آن‌جا هم همین‌جور بود. حالا این را یک تأملی بفرمایید این ذیل ... الان من از تقریرات مرحوم آملی نقل می‌کنم. آقای حاج شیخ محمد تقی، توی منیة الطالب و این تقریرات ایشان، که این‌جا را ایشان چه‌جوری می‌فرمایند. ظاهراً همین بیان آقای نائینی را محقق اصفهانی تلخیص فرموده و در صفحه‌ی 55 جلد دوم در پایان صفحه شروع می‌کنند، ملخص کردند گمان می‌کنم همین فرمایش محقق نائینی باشد حالا ممکن است از ایشان هم توی ذهن خودشان آمده باشد. که این بیان را بگوییم بعد جواب می‌دهند. این ان شاء الله مطالعه بفرمایید برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.